

فصلنامه تاریخ اسلام
سال نهم، بهار و تابستان ۱۳۸۷، شماره مسلسل ۳۳-۳۴

بررسی تحولات فرهنگی اسماعیلیان نزاری از دعوت تا سلطنت (۴۸۳ - ۶۵۴ هـ / ۱۱۹۰ - ۱۲۵۶ م)

مریم غلامی*

علی منصوری**

اسماعیلیان نزاری بیش از دو قرن (۴۸۳-۶۵۴ هـ / ۱۰۹۰ - ۱۲۵۶ م)، فرمانروایان قلاع الموت در ایران بودند. آنان در این مدت به تبلیغ و نشر عقاید خود پرداختند. هدف آنان مبارزه با خلافت عباسی و اخراج ترکان از ایران بود؛ با وجود همه این کوشش‌ها، اسماعیلیان نزاری با تأثیرپذیری از تحولات دنیای پیرامون، از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی رسیدند. در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) و در پی تبلیغات خلفای عباسی بغداد و فتوای فقها، اسماعیلیان در شهرها قتل عام و به کوهستان پناهنده شدند و به مدت نیم قرن نتوانستند به انتشار آثار و عقاید خویش بپردازند. آنان در قرن هفتم هجری، با حمله مغول به جهان اسلام مواجه شدند. این حمله رشد عرفان و سقوط بغداد را در پی داشت. تهاجم مغولان و گسیل علما به قلمرو اسماعیلیان رشد نهایی اندیشه‌های فلسفی در میان آنان را به دنبال داشت. تحولات سیاسی دنیای اسلام، اسماعیلیان را به

* کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شیراز

** کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شیراز

واقعیت پذیری نزدیک کرد. و آنان را از آرمان حاکمیت امام اسماعیلی بر جهان اسلام به دیدگاهی واقع گرایانه سوق داد به طوری که حکومت و نظام سلطنتی تشکیل دادند و به مرآوده با سایر حکومت‌ها پرداختند. در این مقاله به بررسی تحولات فرهنگی اسماعیلیان نزاری پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: الموت، اسماعیلیان نزاری، امام، تحولات فرهنگی، دعوت تا سلطنت، قیامت.

مقدمه

اسماعیلیان از فرقه‌های شیعه بودند که اعتقاد داشتند بعد از شهادت امام جعفر صادق، اسماعیل فرزند ارشد آن حضرت امام است.^۱ آنان در قرن سوم هجری (نهم میلادی) با نظام سازمان یافته تبلیغاتی، حکومت فاطمیان را در شمال آفریقا تشکیل دادند و جهت برانداختن حکومت عباسی و تسلط بر سرزمین‌های شرقی تلاش زیادی کردند. از این رو به ایران نیز توجه کردند. شمار بسیاری از دانشمندان اسماعیلی ایرانی در ایران و مصر به تألیف، نشر، بازسازی و کارآمد سازی ساختار این آیین همت گماشتند که در استحکام خلافت فاطمی در مصر و پیش بردن سیاست‌های خارجی آنان مؤثر بود. دایمانی همچون کرمانی، ابوحاتم رازی، نسفی و سجستانی به نظریه‌پردازی‌های فلسفی و تبیین آرای خود در باب امامت، نبوت، مابعدالطبیعه، جهان‌شناسی و مانند آن پرداختند.

فاطمیان به افکار و عقاید علمی و مذهبی مختلف با بلند نظری و تساهل می‌نگریستند و بنای کار آنان بر اشاعه مذهب به وسیله تبلیغات بود.

همزمان با روی کار آمدن سلجوقیان در ایران، اختلافات داخلی فاطمیان مصر، بنیان حکومت آنان را سست کرد. فاطمیان در سال ۴۸۷ هـ / ۱۰۹۴ م. با مرگ المستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی، به دو شاخه مستعلوی و نزاری تقسیم شدند. مستعلویان پیروان مستعلی فرزند کوچک مستنصر بودند که از دیدگاه گروه نزاری حق نزار جانشین قانونی

مستنصر را غصب کرده بود. حسن صباح، داعی برجسته اسماعیلی، که از ایران جهت تعلیم به مصر اعزام شده بود، به پیروی از نزار، سلسله اسماعیلیه نزاری را در ایران تشکیل داد. وی خود را «حجت» امام اسماعیلی از نسل نزار معرفی کرد. به نظر می‌رسد هدف حسن صباح ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر باورها و عقاید خویش بود که در تقابل با باورهای دنیای اسلام قرار داشت و در این راه از جانشینی نزار برای ایجاد چنین جامعه‌ای بهره برد. شیوه مبارزه حسن صباح، استفاده از برهان قاطع شمشیر همراه با برهان ناطق تألیف کتاب بود.

اسماعیلیان متقدم و تشکیل جامعه آرمانی (۴۸۷ - ۵۵۷ ه / ۱۰۹۴ - ۱۱۶۲ م)

نیمه دوم قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری (نیمه دوم قرن یازدهم تا قرن سیزدهم میلادی) دوره خلافت دینی، ترویج علوم دینی و قدرت‌گیری علمای مذهبی، تحریم فلسفه و علوم عقلی در جهان اسلام بود. در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) مدارس بسیاری در شهرهای مختلف ایران ساخته شد. در این مدارس مطالعه کتب علمی به ویژه فلسفه ممنوع بود؛ این امر باعث تشدید قدرت‌گیری فقیهان و متشرعان شد. حسن صباح با بیش از سه دهه مطالعه درباره نواحی مختلف ایران، اصول دعوت جدید خود را در راستای شناخت از وضعیت دینی و اعتقادی مردم تدوین کرد. وی بر مسائلی تمرکز کرد که جامعه از آنها رنج می‌برد. این امر آگاهی و شناخت وی از واقعیت‌های جامعه را نشان می‌داد. او در آیین جدید با هوشیاری سعی کرد همه چیز را متوجه امام کند تا وحدتی را در ایجاد جامعه آرمانی خویش به وجود آورد. بر طبق اصول اسماعیلی؛ حج به حکم تأویل به طلب امام شدن و لبیک گفتن قبول دعوت داعی کردن، و احرام گرفتن یعنی از ظاهر و اهل ظاهر واگشتن، و جهاد یعنی در ادله مبطلان (باطلان) دقت نظر کردن و با اسناد عقلانی و ادله محکم، گفته آنان را بی‌اثر کردن. طهارت در گذشتن از آداب و سنن و پاک کردن خویش است از کردار ظاهریان.^۲

حسن صباح هرگز خود را امام نشمرد؛ بلکه خویشتن را «نایب» و «حجت» امام

موعود از نسل نزار معرفی کرد. وی را در دوره حیاتش «سیدنا» و بعد از مرگش «حجت» می‌نامیدند. فاطمیان لفظ «حجت» را برای شخص بعد از امام به کار می‌بردند؛ در حالی که نزاریان حجت را همچون امام تلقی می‌کردند.^۳

این کیش با تأکیدی که بر وفاداری و اطاعت می‌نهاد از بروز اختلافات فکری در میان نزاریان پیش‌گیری می‌کرد.

سیاست حسن صباح در برخورد با ترکان سلجوقی، استفاده از ترور و ایجاد وحشت بود؛ در عین حال وی با زیرکی و درایت خود سعی کرد روابط خود را با دربار سلطان سنجر حفظ کند. خواجه رشیدالدین همدانی در این باره می‌نویسد:

*از خادمان او با یکی مواضعه کرد تا در شبی که سلطان مست خفته بود
کاردی پیش تختش بر زمین نشانند چون سلطان بیدار شد و کارد را دید
اندیشناک شد... سیدنا (حسن صباح) پیغام داد اگر نه به سلطان ارادت خیر و امید
نیکویی بودی آن کارد را که در شب در زمین درشت می‌نشانند در سینه نرم
او استوار کردند.^۴*

برخی از اسماعیلیه معاصر او را چنین ستوده‌اند:

*حسن صباح مردی حکیم و دانشمند، اخترشناس و مهندس و ریاضی‌دان بود.
در علوم فقه و اصول دین به درجه اجتهاد رسیده بود و شبانه روز خود را مانند
صوفیان در ریاضت به سر می‌برد. علاوه بر دو کتاب سرگذشت سیدنا و رساله
چهار فصل، کتبی مانند نامه خسروان، دبستان المذاهب، الاشکال و المسائح،
الکره و رساله مختصر اکرام به او نسبت داده شده است.^۵*

امام محمد غزالی هنگامی که از دین نزاری سخن می‌گوید گویی به گروهی از مفسران و شارحان دین جدید می‌اندیشد. وی در رد تألیفات حسن صباح و کتاب او، این آثار را تألیف کرد: *فضائح الباطنیه و فضایل المستظهریه، الدرج، فضائح الاباحیه، فیصل*

التفرقه بين الاسلام و الزندقه، و موالهم الباطنيه.

حسن صباح همیشه خود را «داعی ديلم» نامید.^۶ وی به هنگام مرگ ۵۱۸ هـ / ۱۱۲۴م، شاگرد خود کیابزرگ امید را به جانشینی برگزید «تا به اتفاق دهدار ابوعلی و حسن آدم قصرانی و کیابوجعفر دعوت معتقد او کنند».^۷

انتخاب کیابزرگ به جانشینی، به واسطه شایستگی‌های وی بوده است. جوینی ضمن شرح مرگ حسن صباح، می‌نویسد به بزرگ امید و سه فرمانده دیگر گفته شده بود که هماهنگ و تا موقعی که امام تازه ظهور کند و صاحب تاج و تختش شود با هم همکاری کنند.^۸ با مرگ کیا بزرگ امید، اسماعیلیه نیز مانند سلسله‌های مستقل سیاسی گردید و حکمرانی میان آنها موروثی شد. محل حکمرانی حسن صباح قلعه الموت بود. الموت قلعه‌ای دفاعی بود و حسن صباح هرگز خصوصیات آن را تغییر نداد. کیا بزرگ امید نیز در لمسر به سبکی ساده و مختصر زندگی می‌کرد. دوره او آکنده از حوادث بزرگ است.^۹ جامعه نزاری در دوره کیا بزرگ از نهضتی انقلابی به دولتی مستقل با سرزمین‌هایی وسیع اما متفرق تبدیل شد.

کیا بزرگ امید پیش از انتقال (مرگ) در سال ۵۳۳ هـ / ۱۱۵۸ م. به سه روز محمد را نص و ولیعهد خود کرد.^{۱۰} محمد بن کیا بزرگ امید از شخصیت‌های برجسته نزاری است. دوره او آکنده از قتل‌ها و ترورهای حساب شده است. در عهد او «رفیقان بسیار کارها بکردند و دژها برآوردند».^{۱۱}

در این زمان، نزاریان به سمت منازعات محلی و مشاجرات کوچک رفتند و دیگر خبری از حضور اسماعیلیان در بیرون از قلمروشان نبود.^{۱۲}

به نظر می‌رسد اسماعیلیان متقدم در پی ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر آرمان‌های خویش و سپس تغییر دنیا در راستای این آرمان‌ها بودند. از آنجا که آنان به چنین آرمان‌هایی اعتقاد عمیقی داشتند برای آن بیشترین تلاش را انجام دادند. کیابزرگ امید با جانشینی فرزند خویش با زیرکی نسل حاکمان بعدی اسماعیلیه را به خاندان خود منتقل کرد و این سنتی

برای تمام دوره حیات اسماعیلیه شد امری که به استحکام جامعه اسماعیلی کمک کرد.

اسماعیلیان میانان و تفسیری نو از آموزه‌های حسن صباح (۶۰۷ - ۵۵۹ هـ / ۱۲۱۰-۱۱۶۳ م)

حسن که اسماعیلیه او را علی ذکرة السلام می‌نامند، سیاست جدیدی را در سال ۵۵۹ هـ / ۱۱۶۳ م. در پیش گرفت. وی آغاز قیامت، پایان جهان و نسخ شریعت را اعلام کرد. انتخاب لقب مهدی برای حسن علی ذکرة السلام منطبق با رستاخیز قیامت و انتظار ظهور مهدی موعود^{۱۳} بود.

حسن را علی ذکرة السلام قائم قیامت خواندند. اصل ایراد این لقب بر آن

شخص، اول دعایی بوده است که به ایام او به هم می‌گفته‌اند. بعد از آن لقبی

مشهور شد.^{۱۴}

اعلام قیامت، مصادف با آمادگی جهان اسلام برای رخداد قیامت بود؛ زیرا در این زمان جهان اسلام مورد تهاجم مکرر ترکان غز و قراختایی قرار گرفته بود و مردم از خستگی و ناامیدی ناشی از این تهاجم‌ها، ظهور قیامت و آمدن منجی را انتظار می‌کشیدند. منجمان نیز رخدادن قیامت را پیش‌گویی کرده بودند.^{۱۵} با توجه به آمادگی جهان اسلام برای ظهور قیامت می‌توان احتمال داد که رهبران اسماعیلی بار دیگر از وقایع بیرون، به نفع خویش بهره‌برداری کردند، به گونه‌ای که خود را پیشگامان در جریان قیامت و آخرالزمان‌گرایی دنیای اسلام مطرح کردند.

با مرگ محمد بن بزرگ امید، فرزندش حسن در حدود ۳۵ سالگی جانشین وی شد. به روایت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وی آثار کهن اسماعیلی را مطالعه کرد و دیری نگذشت که به تأویل و تعبیری روحانی از کیش اسماعیلی پرداخت. بنا به نوشته جوینی، از آن جهت که جوانی دوست داشتنی و فصیح و گشاده زبان بود، دل خلقی را به خود مایل ساخته بود. اسماعیلیان مبانی تعلیمات‌شان را که مشحون از اصول کهن کیش اسماعیلی و آمیخته به عقاید صوفیه بود دوست می‌داشتند. در همان زمان حکمرانی پدرش،

اسماعیلیان فرمانبردار وی بودند و او را همان امامی می‌دانستند که حسن صباح وعده ظهورش را داده بود. به همین دلیل عده‌ای آغاز دعوت قیامت وی را دو سال قبل از رسیدن به قدرت در زمان حیات پدرش در سال ۵۵۷ هـ / ۱۱۶۱ م. می‌دانند. محمد فکر امامت وی را در حضور مردم تکذیب کرد. او گفت امام باید پسر امام باشد؛ اما این حسن، فرزند من است و من داعی‌ام. حسن نیز ناچار امامت خود را تکذیب کرد.^{۱۶} خواجه رشید الدین فضل الله اعلام قیامت حسن علی ذکرة السلام را در الموت چنین شرح می‌دهد:

در هفدهم رمضان سنه تسع و خمسين و خمس مائه (۵۵۹ هـ ق / ۱۱۶۳ م)
 بفرمود تا اهالی ولایات خود را در آن روزها به الموت استحضار کردند... و
 خداوند علی ذکرة السلام ... گفت: امام زمان... بار تکلیف شریعت از شما
 برگرفته و شما را به قیامت رسانیده و آنگاه خطبه‌ای به لغت عربی ایراد کرد...
 به این اسم که سخن امام است... و مضمون خطبه بر این منوال بود که حسن بن
 محمد بزرگ امید خلیفه و داعی و حجت ماست. باید که شیعه ما در امور دینی
 و دنیاوی مطیع و متابع او باشند... بدانند که مولانا ایشان را شفیع شد و شما را
 به خدا رسانید... قوم را بنشانند تا افطار کردند ... و از آنگاه باز ملاحظه هفدهم
 رمضان را عید قیام خواندندی ... و به لهر و تماشا تظاهر کردند.^{۱۷}

در این مراسم، حسن دوم سه بدعت انقلابی وضع کرد: تنها به مقام داعی بسنده نکرد، بلکه خود را خلیفه(امام) و فرمانروای منصوب از جانب خداوند اعلام کرد؛ به دوران فرمانروایی شریعت خاتمه داد و فرا رسیدن پایان جهان را اعلام داشت.^{۱۸}

حسن دوم «حکم کرد که اگر در این دور قیام، ظاهر شریعت رعایت کنند، مردم به قتال و نکال مواخذه شوند».^{۱۹} آیین قیامت اعتبار بی‌نظیر باطن را بالا برد.^{۲۰} با فرا رسیدن قیامت اسماعیلیان مؤمن از نظر روحانی کامل شده بودند و حال آن که سنیان، از نظر روحانی و معنوی با ناکامی و شکست مواجه می‌شدند.^{۲۱} به نظر می‌رسد اعلام قیامت که به نحو ملموسی در ادبیات مذهبی یهود، مسیحیت، زرتشتی و اسلام ریشه داشت، نزد

اسماعیلیان نزاری که انجام دادن عبادت از نظر آنان نشانه تقیه بود برداشته شدن تقیه قلمداد گردید؛ امری که هاجسن نیز به آن اشاره دارد.^{۲۲} از سوی دیگر می‌توان روز اعلام قیامت را اوج استقلال و سلطه امام اسماعیلی پنداشت؛ امری که بعد از آن رو به افول نهاد.

محمد پسر حسن دوم در نوزده سالگی به امامت رسید. او را «خداوند» و «نورالدین محمد» خطاب می‌کردند.^{۲۳}

محمد بن حسن علی ذکره‌السلام دعوی حکمت و فلسفه کردی و الفاظ و

معانی کلام او در عربیت و حکمت و تفسیر و اخبار و انشا و اشعار بسیار

است.^{۲۴}

محمد دوم، با استفاده از عقیده تناسخ روح، خود و پدرش را به لحاظ پدر فرزندی روحانی از نسل نزار معرفی کرد.^{۲۵} و خود را رسماً «امام» نامید.^{۲۶} و در دوره طولانی حکومتش سعی کرد تا اصول عقاید پدرش را به صورت مدون و منظم در آورد. به نوشته خواجه رشیدالدین فضل الله، وی در دعوت قیامت از پدرش عالی‌تر بود.

به نظر می‌رسد محمد دوم، تعلیمات پدرش را در دو مورد دگرگون ساخت و یا بدان صراحت بخشید: نخست آن که محمد دوم خود را «امام» به معنای واقعی کلمه دانست نه فقط نایب امام و پدرش را از نسل نزار معرفی کرد؛ بدین طریق شجره نسب خانوادگی را به کلی تغییر داد؛ از سوی دیگر بیان داشت که مؤمنان در بهشت، خداوند را در صورت امام خواهند دید. در زمان اوست که دعوت قیامت در وجود و خطوط اصلی‌اش، آرمان و کمال مطلوب اسماعیلیان نزاری گشت.^{۲۷} در این مرحله امامان اسماعیلی از مقام «حجت» و «نایب امام» به مقام «امامت» رسیدند. لازم به ذکر است که نزاریان در مراحل اولیه قیام، حسن صباح را حجت امام غایب می‌دانستند اما شخصیت کاریزماتیک و قدرتمند حسن صباح در رهبری نهضت مقام حجتی وی را در نظر پیروان نزار بسیار بالا برده بود. تا بدانجا که نزاریان او را به مثابه خود امام می‌دانستند. این در حالی بود که

حسن صباح خود را نه امام که «داعی دیلم» و واسطه و نایب بین مردم و امام غایب معرفی کرد. رهبر مقتدر نزاریان امکان این ارتباط را با شبکه پیشرفته از سلسله مراتب داعیان به وجود آورد.

با اعلام قیامت، رهبران نهضت حسن علی ذکرة السلام اعلام کننده آن و محمد دوم تثبیت کننده این رویکرد خود را همان موعود معرفی کردند که سال‌ها پیش رهبران پیشین نهضت وعده داده بودند از سویی چون در این رستاخیز بهشت و جهنم را برخلاف عقیده مسلمانان روحی می‌دانستند امکان دیدن امام در تجسم خدا برای پیروانشان امکان‌پذیر گشته، پایان انجام عبادت دنیوی فرا رسیده بود و در نتیجه این تحول، کار داعیان در تلاش برای جذب پیروان بیشتر به پایان رسیده بود. اینک با وجود امام، تشکیلات و سلسله مراتب، از داعی تا حجت تغییر معنا داد. داعیان وظیفه تبیین قیامت و شرح حیات روحی را برای نزاریان برعهده داشتند و وجود مقام حجت، که به شخصی به نام مظفر، محتشم قهستان از جانب حسن علی ذکرة السلام، تفویض شده و خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ به آن اشاره دارد، اعتبار معنایی «حجت» در دوره حسن صباح را نداشت؛ با ظهور امام، کارکرد وجودی سلسله مراتب دعوت از داعی تا حجت دچار تنزل موقعیتی و معنایی گردید. گفته شد که نزاریان با اعلام قیامت خود را پیشگام در رخداد قیامت کردند، که قرار بود در سال ۵۸۲ هجری به وقوع بپیوندد.

با توجه به این که پیش‌گویی رخداد قیامت در جهان به حقیقت نپیوست، دنیای اسلام، نزاریان را ملحه خواندند و شروع به قتل عام بیشتر آنان کردند. این قتل عام در اخبار و گزارش‌هایی که منابع از شانزده سال پایانی حکومت محمد دوم خبر می‌دهند قابل مشاهده است.

قتل عام اسماعیلیان از یک سو آنان را به برهان قاطع یعنی شمشیر و کنار گذاشتن حکمت و تبلیغ و از سوی دیگر به انزوا و دشمنی به تمام فرقه‌ها کشانید. در این مرحله پیروان آنان محدود به گروهی از روستاییان و اهالی کوهستان در نقاط دور افتاده گردید.

دعوت جدید جاذبه و فریبندگی فکری و عقلانی دعوت قدیم را در جلب نظر شاعران و فیلسوفان و متکلمان از دست داد. اسماعیلیان نزاری در تلاش برای جذب بزرگان جهان اسلام ناکام ماندند؛ برای نمونه نزاریان در دوره محمد بن حسن علی ذکرة السلام به دنبال جذب عالم بزرگ، امام فخرالدین رازی برآمدند.

امام فخر رازی، بر جمله مذاهب و ملل و نحل ماهر و عالم بود. وی دعوت

امام نزاری را برای رفتن به الموت نپذیرفت.^{۲۸}

عالم بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در زمان علاءالدین محمد به اجبار به الموت برده شد.^{۲۹}

بزرگان دنیای اسلام از تفکرات اسماعیلیه درباره قیامت استقبال نکردند.^{۳۰} و جامعه نزاری به شرح این واقعه برای دنیای بیرون نپرداختند. علیرغم اعلام قیامت، اثر بارزی در اقدامات اسماعیلیان دیده نمی‌شود. سکوت شعرا در مورد اقدامات اسماعیلیه برخلاف دوره‌های قبل مشاهده می‌شود؛ به طور نمونه در دیوان خاقانی (۵۷۲ - ۵۹۵ هـ) اشاره‌ای به اقدامات اسماعیلیان نیست و بیشتر به درگیری‌های خوارزمشاهیان و ایلدگزیان و سلجوقیان می‌پردازد.

گزارش‌هایی از اعلام قیامت و اختلافات فرقه‌ای را تنها می‌توان در کتاب *بیان الادیان* تألیف امیرابوالعالی محمد بن عبیدالله، و *تبصرة العوام* متعلق به اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، مشاهده کرد. به نظر می‌رسد نزاریان به شرح و توضیح نظریه قیامت برای جهان بیرون نپرداخته و اطلاعات به صورت جسته و گریخته به دست نویسندگان دنیای بیرون الموت رسیده است. ابن جوزی از وقوع اعلام قیامت خبر دارد؛ اما شرح واقعه قیامت نمی‌پردازد:

هیچ زمانی از وجود چنین اشخاصی به کلی خالی نبوده است. جز این که

بحمدالله آتش‌شان فرو نشسته و اکنون اگر باشد یا باطنی پنهانکار است یا

فلسفه مشربی سرنگهدار، و اینان خوارترین و پریشان حال‌ترین مردمانند.^{۳۱}

پناه بردن به کوهستان و دور شدن از محافل بزرگان، اسماعیلیان میانی را در انزوا قرار داد و اعلام قیامت به این انزوا کمک کرد تا آن جا که در اواخر قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) از مناظره، تبلیغ، نشر عقاید و اعتقادات نزاریان به دنیای بیرون اثری دیده نمی‌شود. اعلام قیامت و نسخ شریعت در الموت، به انزوا و قتل عام بیشتر اسماعیلیان انجامید. بعد از ناصر خسرو (د ۴۸۰ ه / ۱۰۸۷ م) شخصیت فکری برجسته‌ای در الهیات اسماعیلی به وجود نیامد. آیین اسماعیلی در این زمان در حال سکون و اقدامات‌شان محدود و محلی بود. ابن اثیر، از تکفیر باطنیان به دست علمای سمرقند در سال ۵۷۱ ه / ۱۱۷۵ م. و قتل عام آنان در بصره در آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) گزارش می‌دهد.^{۳۲}

تاریخ سیستان از لشکرکشی اسماعیلیان به سیستانیان در سال ۵۷۴ ه / ۱۱۷۸ م. خبر می‌دهد.^{۳۳} در سال ۵۹۵ ه / ۱۱۹۸ م. سپاهیان خوارزم به تحریک قزوینیان که با اسماعیلیان دشمنی دیرینه داشتند از قزوین به الموتیان تاختند.^{۳۴} سیستانیان در لشکرکشی علیه قهستان با سلطان محمد خوارزمشاه همکاری کردند.^{۳۵} ساکنان اسماعیلی قهستان در سال ۵۹۷ ه / ۱۲۰۰ م. به دست غوریان نابود شدند و یا به اجبار تغییر عقیده دادند.^{۳۶}

اسماعیلیان متأخر: تغییر مسیر و بازگشت (۶۰۸ - ۶۵۴ ه / ۱۲۱۱-۱۲۵۶ م)

اسماعیلیان متأخر (حسن بن محمد، علاءالدین، رکن الدین خورشاه (۶۰۸ - ۶۵۴ ه / ۱۲۱۱-۱۲۵۶ م) با هجوم مغول به جهان اسلام مواجه شدند. آنان در آموزه‌های خویش بار دیگر تغییر مسیر دادند. در آستانه قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) نفرت مسلمانان از اسماعیلیان با نسخ شریعت به اوج خود رسید.^{۳۷} محمد دوم، فرزندش حسن را به جانشینی خویش انتخاب کرد. جانشین محمد دوم، ادامه سیاست‌های قیامت را که باعث انزوای اسماعیلیه شده بود نمی‌پذیرفت. مورخان از توطئه جلال‌الدین حسن سوم علیه پدرش گزارش می‌دهند. مؤلف جامع التواریخ می‌نویسد:

در روزهای بار و مجامع عام که جلال‌الدین حسن در بارگاه حاضر می‌شده،

پدر از او حذر می‌کرده و اندیشه می‌داشته، و در زیر لباس زره می‌پوشیده و

مقربان و ملحدانی که اهل اعتقاد او بودند را نگاه می‌داشته.^{۳۸}

حسن بن محمد هنگامی که به قدرت رسید با از سرگیری مجدد شریعت با دنیای بیرون آشتی کرد و اظهار داشت که سنی شده است. وی دستور اجرای احکام شریعت، پس از حدود نیم قرن تعطیلی را صادر کرد.

جلال‌الدین حسن فرمود تا مساجد را عمارت کردند. از اطراف خراسان و

عراق، فقها را طلب داشت تا به قضا و خطابت و دیگر کارهای دینی در ملک او

قیام نمودند. کتب اسماعیلی را که به زعم فقهای سنی مبلّغ ضلالت بود در

حضور نمایندگانی از قزوین سوزاند و مادر خود را به انگیزه مسافرت حج به

بغداد فرستاد.^{۳۹}

اقدام جلال‌الدین حسن نومسلمان در خارج ساختن اسماعیلیان از انزوا را باید نخست از نظر تأمین امنیت و آرامش مناطق اسماعیلی نشین دید.^{۴۰} سنی‌گرایی جلال‌الدین حسن، اسماعیلیان شام را که در خطر حملات ایوبیان و فرنگان (صلیبیون) واقع بودند در وضع بهتری قرار داد.^{۴۱}

نامی که امامان اسماعیلی نزاری به آن نامیده می‌شدند، می‌توانست براساس نگرش دنیای سنت به ائمه اسماعیلی و یا برخاسته از شرایط محیط الموت باشد. جلال‌الدین حسن سوم، از جانب خلیفه بغداد، به موجب توطئه و تمهیدی که به ایام پدر کرده بود به «نومسلمان» ملقب گردید و «او را طایفه اسماعیلیه، القائم بامرالله گفتندی».^{۴۲} وی شروع به بهبود روابط خود با امیران گیلان کرد و از دختران پادشاهان گیلان چهار زن در نکاح آورد.^{۴۳}

جلال‌الدین حسن، به تشکیل حکومتی در میان حکومت‌های دنیای اسلام پرداخت. اسماعیلیان نزاری برای از بین بردن رقبایشان وارد دسته‌بندی‌های سیاسی شدند و بنا به اقتضای منافع‌شان عمل می‌کردند، نه براساس عقیده و باورهای‌شان. در قرن هفتم

هجری (سیزدهم میلادی)، آنان به اعزام سفرا و انجام مذاکرات و استفاده از روش‌های دیپلماسی و گفت‌وگو روی آوردند. در این دوره مناسبات سیاسی میان اسماعیلیان الموت با خوارزمشاهیان، ملوک گیلان، اتابکان آذربایجان و عباسیان برجسته شد. از آن جا که عراق عجم در آغاز قرن هفتم هجری صحنه جدال میان نیروهای رقیب از خوارزم و بغداد و فارس و آذربایجان و اصفهان و الموت شده بود، جلال الدین حسن نیز قدم در این عرصه گذاشت.

گسترش قلمرو غوریان به سمت هرات و به طور کلی نواحی غربی خراسان، آنان را با اسماعیلیان قهستان مجاور ساخته بود. از آن جا که رقیب سرسخت غوریان در خراسان سلطان محمد خوارزمشاه بود، اسماعیلیان متأخر از کمک او در مقابله با غوریان بهره‌مند شدند. علاوه بر مسئله غوریان، جدال دایمی ملوک سیستان با اسماعیلیان قهستان که معمولاً مداخله خوارزمشاهیان را نیز موجب می‌شده، همکاری میان اسماعیلیان و خوارزمشاهیان را ضروری می‌ساخت. اسماعیلیان، سلطان غوریان را به نفع خوارزمشاهیان به زخم کارد از پای در آوردند.^{۴۴} و چنان که خوارزمشاهیان مدعی هستند در الموت خطبه به نام سلطان محمد خواندند.^{۴۵}

تغییرات در نظام ساده دعوت نزاریان در دوره جلال الدین حسن بیش از دو مرحله قبل قابل مشاهده است. سران اولیه نزاری زمانی که به پایان زندگی خود نزدیک می‌شدند برای خود جانشین انتخاب می‌کردند در حالی که سران بعدی از سال‌ها پیش، پسر خود را به جانشین و ولایت عهدی خویش انتخاب می‌کردند.

حسن بن محمد (نومسلمان) (۶۰۸-۶۱۸ هـ / ۱۲۱۱-۱۲۲۱ م) با عدول از نظریه قیامت از آموزه‌های تشیع نیز بازگشت و به قرائت سنی از اسلام روی آورد. به نظر می‌رسد این اقدام دلایل سیاسی - اجتماعی داشته باشد. حسن نو مسلمان با شاهان گیلان وصلت کرد. و در نبردهای خوارزمشاهیان - غوریان به نفع خوارزمشاهیان وارد میدان شد. تشکیل «حرمسرا» از دوره جلال الدین حسن نومسلمان در نظام الموت مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد حسن صباح یک زن داشته است. در زمان محاصره

الموت گزارش می‌شود:

چون وقت محاصره کار بر او تنگ شد، زن خود را با دو دختر به قلعه گرد
کوه فرستاد و بر مظفر (محتشم قهستان) نوشت که چون این عورتان جهت دعوت
(دوک) ریسنند از اجرت آن مایحتاج ایشان بده.^{۴۶}

جلال‌الدین حسن از دختران پادشاهان گیلان چهار زن را به عقد خویش در آورد
سرانجام حسن نومسلمان به دلیل اختلافات داخلی به قتل رسید. قتل وی نشانه‌ای است
از انحطاط آموزه‌های حسن صباح که بر حجت و بعدها امام مبتنی بود. پس از کشته شدن
جلال‌الدین حسن، «وزیر که به حکم وصایت او مدبر ملک بود... خلقی بسیار ... بدان
تهمت (اتهام شرکت در قتل) بکشت.^{۴۷} وجود وزیر و حرمسرا که ظاهراً از دوره حسن
نومسلمان باب شد و وجود خزانه که به تصرف آن به دست مغول اشاره رفته است، نشان
از ایجاد تغییرات اساسی در نظام حکومتی الموت دارد و آن تبدیل شدن نظام ساده دعوت
و تبلیغ امام بر حق به یک نظام سلطنتی و بازگشت از زندگی زاهدانه به زندگی شاهانه
بود. در دوره اسماعیلیان متأخر، امامان الموت تحت تأثیر تربیت مادران و زنان خود بودند.
نمونه آن مادر جلال‌الدین حسن بود. خواجه رشید‌الدین فضل‌الله از وی با عنوان «زن
مسلمان زاهده عابده صالحه» یاد می‌کند.^{۴۸} با این شرایط بود که این زن در جریان
مسلمان شدن پسرش جلال‌الدین حسن به حج رفت. مادر علاء‌الدین از همسران جلال
الدین حسن سوم، همشیره کیکاوس مملک ولایت کوتم بود.^{۴۹} با توجه به حضور مادرانی
توانمند و زنانی از اصل و تبار شاهی، رسم و رسوم شاهنشاهی در نظام الموت بیش از
گذشته خود را نشان داد.

اسماعیلیان متأخر به واقع‌گرایی و دوری از آرمان‌گرایی روی آوردند و در این راستا به
تجارت با جهان اسلام پرداختند. در آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در زمان
جلال‌الدین حسن گزارش‌هایی از رسیدن اسماعیلیان به چین در دست است که با
فرستادن رسولانی به مغولستان صورت گرفته است. با حمله مغولان به ایران، جلال‌الدین

حسن اولین حکمران مسلمان بود که برای مغولان پیام «ایلی شدن»^{*} فرستاد. سیاست جلال‌الدین حسن در برخورد با دولت‌های همجوار امنیت را برای نزاریان به همراه داشت. صاحب جامع‌التواریخ به خوبی تغییرات فکری نزاریان، از داعی تا شاهی و از آرمان‌گرایی تا واقع‌گرایی را نشان می‌دهد:

جلال‌الدین در سنه عشره و ستمائه بر عزم مدد اتابک و حرب منگلی از الموت به آذربایجان آمد، و مدت یک سال و نیم در ملک او بماند، و اتابک او را ... مال‌ها به افراط می‌داد، به غایت که بعد از انزال و اقامت علوفات جلال‌الدین و لشکرش از همه انواع و تشریفات و خلع گرانیامه که او را و لشکر او را بارها داد، هر روز هزار دینار زر پره پره به اسم حوائج بها به خزانه او فرستاد.^{۵۱}

از نیمه دوم قرن ششم هجری دو گروه در میان اسماعیلیان ایران پدید آمد: یکی از آنها ظاهراً نماینده اشراف و گروه دیگر نماینده قشرهای پایین جامعه بود. حسن دوم فرزند محمد کوشید تا بر گروه دوم یعنی قشرهای پایین تکیه کند؛ ولی در زمان فرمانروایی جلال‌الدین حسن نومسلمان، برای حفظ ثروت و اراضی و امتیازات خویش، ادامه تعالیم مربوط به نزدیکی آخرالزمان را مصلحت ندانستند. به همین دلیل با دنیای پیرامون آشتی کردند و کوشیدند به زمین‌داران سنی ایران نزدیک شوند و توده مردم را مهار کنند. این اختلاف به جایی رسید که سرانجام جلال‌الدین حسن را در سال ۶۱۸ هـ / ۱۲۲۱، زهر خوراندند.

وزیر به حکم وصایت جلال‌الدین مدیر ملک بود و علاء‌الدین کودک بود و تادیبی تمام نیافته،... با جماعتی کودکانه به بازی و تماشای گوسفند پروردن و شیردادن مشغول شد تا بنیادهای پسندیده که پدرش نهاده بود... باطل گشت...

* بمعنای تابع شدن بدون درگیری و جنگ

اول همه طایفه‌ای که از ترس پدرش متقلد شریعت اسلام شده بودند... به سر

الحاد رفتند... و اخبار اندرون و بیرون دوست و دشمن از او مخفی داشتند.^{۵۲}

مؤلف تاریخ گزیده از علاءالدین جانشین حسن سوم با صفت «ملحد» یاد می‌کند؛ در حالی که حسن صباح، بزرگ امید و محمد بن بزرگ امید را کسانی معرفی می‌کند که دعوت به «بواطنه» می‌کردند.^{۵۳} «در رودبار به عهد و ایام علاءالدین، باغی و کوشکی ساخته‌اند از بهر تماشاگاه او».^{۵۴} میمون دز در ابتدا به صورت اقامت‌گاه حکومتی مورد توجه بود که به خوبی به استحکام آن پرداخته شد و مقر حکومتی علاءالدین اسماعیلی بود.^{۵۵}

در این زمان، اسماعیلیان متأخر علاقمند بودند تا بیشتر به تجارت بپردازند.^{۵۶} آنان اراضی نزدیک به قلعه‌های مستحکم را تصرف کردند و روستاییان را به رسم و روش فتودالی به بیگاری کشیدند و با به راه انداختن کاروان‌ها به تجارت پرداختند. در آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) دولت اسماعیلی الموت به صورت دولت فتودالی عادی در آمده بود.^{۵۷}

اسماعیلیان متأخر و مغولان

با هجوم مغول به ایران، موجی از مهاجرت علما و دانشمندان به قلمرو اسماعیلیه و در پی آن رشد اندیشه‌های کلامی - عقلی در گستره حکومتی آنان را شاهد هستیم. نمونه بارز آنان خواجه نصیرالدین طوسی است.^{۵۸} خواجه به تشویق حاکم قهستان کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابوعلی مسکویه را از عربی به فارسی برگرداند و آن را تهذیب کرده و براساس آن، کتاب مشهور اخلاق ناصری - از پر مایه‌ترین کتب فارسی در علم اخلاق و حکمت عملی - را نوشت.^{۵۹} وی همچنین *الادب الوجیز للولد الصغیر* اثر عبدالله بن المقفع (مقتول ۱۴۲ هـ) را به دستور ناصرالدین محتشم قهستان به فارسی برگردانید.^{۶۰} حملات مغول (۶۱۶-۶۵۶ هـ / ۱۲۱۹-۱۲۵۸ م) به دنیای اسلام به طریقت‌های صوفیه

که مدت‌ها به دست «شریعت» و با همکاری حاکمان منزوی شده بودند امکان بازیابی و قدرت‌گیری داد.

حملات مغولان دو مرکز مهم قدرت در حوزه اسلام، خلافت و اسماعیلیه را برانداخت. با سقوط اسماعیلیه و خلافت عباسی فضای جدیدی در جهان اسلام به ویژه در حوزه مذهب فراهم شد. عرفا و صوفیان به همکاری با حاکمان مغول پرداختند. از سوی دیگر قرائتی از اسلام شکل گرفت که بیشتر به اسلام مردمی شناخته می‌شود؛ اسلامی که در چارچوب موجود نمی‌گنجید و صبغه عرفانی آن بیش از هر چیزی نمود داشت.

با حمله مغول چراغ نهاد شریعت برای مدتی به افول گرایید و در مقابل آن چراغ نهاد طریقت به روشنایی گرایید. مساجد، مدارس و نهادهای شهری که پایگاه شریعت محسوب می‌گردیدند؛ تخریب شدند. از سوی دیگر سرخوردگی و ناامیدی ناشی از کشتارها و تخریب شهرها باعث روی آوردن مردم به عرفان و طریقت‌های صوفیانه و رونق کار آنان گردید. اسماعیلیان با سقوط قلعه‌های الموت، خویش را در مواجهه با دنیای پیرامون دیدند؛ دنیایی که برای مدت‌ها خود را از آن محروم کرده بودند. آنان از نهاد طریقت و عرفان که وجه اشتراک بسیاری با آئین‌شان داشت حداکثر استفاده را بردند. به کار بردن عنوان شاه برای عرفا از سوی امامان متأخر اسماعیلی، نفوذ این سنت‌ها را در الموت نشان می‌دهد. آخرین امامان نزاری، فرزندان علاء‌الدین چنین خوانده می‌شدند. رکن‌الدین خورشاه، شهنشاه، شیرانشاه، ایران‌شاه و پسرش مبارکشاه، که همگی القاب شاهی داشتند.^{۶۱} این القاب علاوه بر نفوذ سنت‌های عارفانه به داخل الموت می‌تواند معلول وجود مادران و همسرانی از تبار شاهی و نمایانگر عدول اسماعیلیان متأخر از امامت به پادشاهی باشد. با توجه به حضور مادرانی توانمند و زنانی از اصل و تبار شاهی، رسم و رسوم پادشاهی در نظام الموت بیشتر از گذشته ظهور پیدا کرد؛ امری که نمایانگر ایرانی شدن اسماعیلیان متأخر است.

اسماعیلیان نزاری با حمله هولاکو به ایران در سال ۶۵۱ هـ / ۱۲۵۳ م. خود را در مواجهه عینی با مغولان دیدند؛ در حالی که از درون مدت‌ها قبل دچار انحطاط سیاسی -

عقیدتی شده بودند. هولاکو در اواخر سال ۶۵۱ هـ / ۱۱۶۵ م. از جانب منگوقاآن با لشکریان خویش به سمت ایران حرکت کرد. وی بعد از ورود به ایران یکی از سرداران خود به نام کیتوبرقا را مأمور فتح قلاع اسماعیلیه کرد.^{۶۲}

اسماعیلیان متأخر در مصاف با سیاست‌های دنیای پیرامون دچار تزلزل و ضعف ساختاری شده بودند. در این دوره هر چند خوارزمشاهیان و اسماعیلیان درگیر مبارزه با مغولان بودند؛ اما با هم تعارضاتی نیز داشتند. خیراندیش در مورد تعارض منافع جلال الدین خوارزمشاه با اسماعیلیان متأخر می‌نویسد:

نخستین عرصه تعارض جلال الدین و اسماعیلیان، خراسان و قهستان بود. به گزارش نسوی، جلال الدین هنگام بازگشت از هند، امارت خراسان و قهستان را به اورخان از سرداران و همراهان خویش داد. اقدامات اورخان به رونق اقتصادی قهستان سخت لطمه می‌زد... آنان دامغان را به تصرف در آوردند. اما اسماعیلیه نیز دامغان را احتمالاً بیشتر به خاطر موقعیت ارتباطی آن می‌خواستند؛ زیرا قلاع آن در کوه‌های خراسان مشرف بر راه کاروانی از نیشابور به ری بود که از دامغان می‌گذشت. بدین ترتیب این مسیر مهم در دست اسماعیلیه قرار گرفت و موقعیت ارتباطی و تجاری خوبی به دست آوردند.^{۶۳}

به گزارش نسوی، دسته‌ای از اسماعیلیان که در لشکر و دولت جلال الدین نفوذ کرده بودند شناسایی شدند و به قتل رسیدند.^{۶۴} اسماعیلیه با تهدید شرف الملک، وزیر خوارزمشاه، ضمن گرفتن باج، موفق شدند از خراج دامغان ده هزار دینار بکاهند.^{۶۵} شرف الملک با دست‌یابی به کاروانی از اسماعیلیه که هفتاد نفر بودند همه آنها را کشت و اموالشان را تصاحب کرد. شرف الملک بار دیگر با دادن باج و هدیه، اسماعیلیان را از خود راضی ساخت.^{۶۶}

از زمان علاء الدین، اقدامات سیاسی نزاریان در اعزام سفرا و جواب‌های طفره آمیز سلاطین به آنان و راضی شدن نزاریان به دریافت غرامت، نشان دهنده ضعف آشکار آنان

است. آنان در این دوره ابتدا به وسیله اعزام سفیر، ناراحتی و اعتراض خود را نشان می‌دادند و اگر جواب درستی نمی‌یافتند دست به ترور می‌زدند. نمونه آن ترور اورخان، از سرداران و همراهان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود که چون اسماعیلیه از تعدیات او به جلال‌الدین خوارزمشاه شکایت بردند و نتیجه‌ای حاصل نشد وی را ترور کردند. نمونه دیگر این مذاکرات، در پی حملات نیروهای جلال‌الدین خوارزمشاه به اسماعیلیه صورت گرفت که برای کاهش این حملات به نزد وی سفیر فرستادند. این سفیر ملقب به فلک‌الدین بود که در پاسخ، نسوی مأمور عزیمت به الموت و مذاکره با اسماعیلیان گردید.^{۶۷}

در این زمان در ساختار عقیدتی نزاریان الموت اختلافات شدیدی به وجود آمد در حالی که مغولان متحد و یکپارچه به دنبال فتح الموت بودند، نزاریان در برخورد با مغولان قدرت به کارگیری خط مشی یکسان و تصمیم‌گیری هماهنگ را نداشتند. علاء‌الدین علاوه بر مبارزه پایدارش با مغولان، برای ایجاد اتحاد میان مسیحیان و مسلمانان جهت دست زدن به اقدام مشترک بر ضد مغولان در سال ۶۳۵ هـ / ۱۲۳۸ م. نمایندگی را به فرانسه، انگلستان و اروپای غربی اعزام کرد.^{۶۸}

در حالی که رکن‌الدین خورشاه «در زمان حیات پدر با اعمال او سخت

مخالف بود و یا به هر نحوی که امکان یابد از قلمرو اطاعت پدر بیرون رود.^{۶۹}

خواص و عوام از علاء‌الدین ملول شده بودند، و از تدبیر او مخایل ادبار

براحوال مملکت معاینه می‌دیدند. و رکن‌الدین (خورشاه) این سخن را ملووح*

ساخته که از افعال و احوال و اقوام پدرم لشکر مغول قصد این مملکت دارند، و

پدرم غم کاری نمی‌خورد. من از او کرانه (کناره) کنم و به حضرت پادشاه روی

زمین ایلچیان فرستم... تا ملک و رعایا بماند و نزاریان متفق شدند بر آن شرط

که به هر طرف که رود مصاحب او باشند.^{۷۰}

* وسیله اجرای مقصودی قرار دادن کسی یا چیزی

علاءالدین، رکن الدین خورشاه را در وثاقتی که هم پهلوی وثاقت خود بود در

میان زنان نگه می‌داشت.^{۷۱}

به علت اختلافات آشکار این پدر و پسر، رکن الدین خورشاه متهم به همدستی با «حسن مازندرانی» در قتل پدر خویش گردید و از این رو میان او و برادران همواره اختلاف وجود داشت. جوینی گزارش می‌دهد که هولاکوخان در آغاز امر، «ایلی» خورشاه را پذیرفت و حاضر شد که اگر او قلاع را خراب کند و به خدمت آید با او کاری نداشته باشد. رکن الدین در پاسخ پیشنهاد هولاکوخان «وزیر خود شمس الدین گیلکی را به خدمت هولاکو فرستاد».^{۷۲} بنا به گزارش جوینی، رکن الدین خورشاه اظهار می‌کند که قصد تسلیم داشته ولی اکثر افراد غضبناک شده و او را در صورت عملی کردن تصمیم خود به مرگ تهدید کرده‌اند.^{۷۳}

اختلاف میان امامان، کشته شدن علاءالدین، زندانی‌های سیاسی که نمونه آن زندانی شدن خورشاه در بین زنان حرمسرا بود و اقدام فداییان در تهدید به مرگ رکن الدین خورشاه،^{۷۴} نشان دهنده تشدید اختلافات عقیدتی - سیاسی بین اسماعیلیان متأخر است. رکن الدین خورشاه از نبوغ حسن صباح و از ثبات شخصیت وی برخوردار نبود. به قول جوینی وی «در سیر به قول زنان و قاصر نظران تلبیس و تمویه می‌ساخت».^{۷۵} به نظر می‌رسد شرایط جمعیتی و اقتصادی اسماعیلیه، انزوای در قلاع را ممکن نمی‌ساخت و اسماعیلیان به شدت نیازمند توسعه تجارت بودند.^{۷۶} پیتر ویلی در سفرنامه خود می‌نویسد: که قلاع اسماعیلیه طوری ساخته شده بودند که می‌توانستند به هم کمک کنند.

موقعی که توپوگرافی زمین را بررسی می‌کردیم احساس شد که پادگان

الموت برای کمک به پادگان میمون دژ اقدامی نکرده است. در صورتی که این

دو قلعه از نظر جغرافیایی طوری واقع شده‌اند که می‌توانستند به قوای محاصره

کننده هجوم برند... اگر در بدترین حادثه، دشمنی مشرف بر قلعه قرار گیرد.

بیرون راندن مجددش با هجوم پادگان‌های الموت و شیرکوه کاملاً امکان‌پذیر خواهد بود... اگر حشاشین (اسماعیلیان متأخر) را مردی مانند حسن صباح رهبری می‌کرد، این قلعه می‌توانست پایداری کند.^{۷۷}

دانشمندان و علمای غیر اسلامی که علاءالدین محمد از اطراف و اکناف در الموت گرد آورده بود، تصور می‌کردند مقام و منزلت بهتری در خدمت هولاکوخان خواهند داشت به گوش رکن الدین خورشاه می‌خواندند که دست از مقاومت بردارد. وی تا چندین روز همچنان تعلل ورزید و چون دید که از عهده سپاه مغول بر نمی‌آید سرانجام روز یکشنبه ۲۹ شوال (یا اول ماه ذیقعده) سال ۶۵۴ / دسامبر ۱۲۵۶ م. از میمون دژ فرود آمد و تمام خزاین را که داشت تقدیم نمود.^{۷۸} خورشاه را اندکی بعد در بازگشت از مغولستان به همراه همه کسان و بستگان و جمله اسیران اسماعیلی که در دست مغولان بودند کشتند.^{۷۹}

نتیجه‌گیری

حسن صباح، داعی برجسته فاطمیان، در اواخر قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) با مرگ هشتمین خلیفه فاطمی، المستنصر و جانشینی مستعلی توانست به حمایت از نزار، فرقه‌ای از تشیع را در ایران (الموت) پایه‌گذاری کند که بعدها در تاریخ ایران به اسماعیلیان نزاری الموت مشهور گردید. وی در تشکیل جامعه جدید (اسماعیلیه نزاری) نقش خویش را به عنوان «نایب» و «حجت» امام غایب از نسل نزار تبیین کرد. اسماعیلیان نزاری در طول حیات خویش بارها آموزه‌های حسن صباح را تفسیر مجدد کردند. که در سه مرحله قابل بررسی است: در مرحله نخست، اسماعیلیان متقدم (حسن صباح، کیابزرگ امید و محمد بن کیا بزرگ امید) جامعه نزاری و حاکمان آن زندگی ساده همراه با آرمان‌های عالی را سپری کردند؛ آنان در این دوره به دنبال تشکیل جامعه آرمانی و سپس تغییر دنیا در راستای آن آرمان‌ها بودند. در مرحله دوم، اسماعیلیان میانی (حسن علی ذکرة السلام - حسن دوم)، محمد بن

حسن علی ذکرة السلام تفسیر جدیدی از آموزه‌های حسن صباح ارائه کردند و بحث «قیامت» اندیشه محوری آنان گردید. حسن علی ذکرة السلام در سال ۵۵۹ هـ شریعت را نسخ و آغاز قیامت را اعلام کرد. جانشین او نیز این آموزه را استمرار بخشید. محمد بن حسن علی ذکرة السلام خود را همان امام موعودی معرفی کرد که در آموزه‌های حسن صباح وعده ظهورش داده می‌شد اسماعیلیان نزاری با اعلام قیامت و نسخ شریعت، تعارض و تقابل خود با دنیای اسلام را تکمیل کردند؛ از این رو مسلمانان آنان را در شهرها قتل عام کردند و آنها به کوهستان‌ها پناهنده شدند. این واقعه منجر به افول بحث‌های کلامی - عقلی در میان آنان و روی آوردن به برهان قاطع شمشیر گردید. به نظر می‌رسد در دوره اسماعیلیان میانی آنان به هدف خویش در تشکیل جامعه مبتنی بر آرمان‌های خویش موفق گردیدند؛ اما به تغییر دنیای پیرامون تمایلی نشان ندادند.

در مرحله سوم، اسماعیلیان متأخر (حسن بن محمد، علاءالدین رکن الدین خورشاه) با هجوم مغول به جهان اسلام و نیز قلعه‌های الموت مواجه شدند. آنان در آموزه‌های خویش بار دیگر تغییر مسیر دادند. حسن بن محمد (نومسلمان) با عدول از نظریه قیامت، از آموزه‌های تشیع نیز بازگشت و به قرائت سنی (شافعی) از اسلام روی آوردند. به نظر می‌رسد این اقدام دلایل سیاسی - اجتماعی داشت. حسن نومسلمان با شاهان گیلان وصلت کرد و در نبردهای خوارزمشاهیان - غوریان به نفع خوارزمشاهیان وارد نبرد شد. وجود وزیر و حرمسرا که ظاهراً از دوره حسن نومسلمان باب شد و وجود خزانه که به تصرف آن به دست مغول اشاره شده است، نشان دهنده ایجاد تغییرات اساسی در نظام حکومتی الموت دارد و آن تبدیل شدن نظام ساده دعوت و تبلیغ امام بر حق به نظامی سلطنتی، و بازگشت از زندگی زهدانه به زندگی شاهانه، و از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی است. حسن نومسلمان به دلیل اختلافات داخلی به قتل رسید. قتل وی نشانه انحطاط آموزه‌های حسن صباح است که بر محور حجت و بعدها امام مبتنی بود. اسماعیلیان متأخر به واقع‌گرایی و دوری از آرمان‌گرایی روی آوردند و در این راستا به تجارت با جهان اسلام پرداختند و در جریان حمله مغول به اعزام سفرا به بعضی از کشورهای اروپایی برای اتحاد

در مقابل مغولان پرداختند. اسماعیلیان نزاری با حمله هولاکوخان به ایران در سال ۶۵۱ هـ. خود را در مواجهه عینی با مغولان دیدند؛ در حالی که از مدت‌ها قبل دچار انحطاط سیاسی - عقیدتی شده بودند. به هر روی با هجوم مغول موجی از مهاجرت علما و دانشمندان به قلمرو اسماعیلیه و در پی آن رشد اندیشه‌های کلامی - عقلی را شاهد هستیم که نمونه بارز آن حضور خواجه نصیرالدین طوسی در میان اسماعیلیان است.

به نظر می‌رسد امامان متأخر اسماعیلی و فرزندان آنان تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته باشند، که پسوند اسامی آنان مؤید آن است؛ نظیر رکن الدین خورشاه، ایران‌شاه و شیروانشاه. پسوند شاه می‌تواند حاکی از رشد عرفان و نفوذ آن در اندیشه اسماعیلیان متأخر باشد؛ با این حال عرفان یکی از مؤلفه‌های اصلی تمدن ایرانی - اسلامی است. این القاب علاوه بر نفوذ سنت‌های عارفانه به داخل الموت می‌تواند معلول وجود مادران و همسرانی از تبار شاهی و نمایانگر عدول اسماعیلیان متأخر از امامت به پادشاهی باشد. با توجه به حضور مادرانی توانمند و زنانی از اصل و تبار شاهی، رسم و رسوم پادشاهی در نظام الموت بیشتر از گذشته ظهور یافت. امری که نمایانگر ایرانی شدن اسماعیلیان متأخر است.

پی‌نوشت‌ها

1. «جهانیان معمولاً هر آنچه شنیده‌اند، از دشمنان آنها شنیده‌اند؛ زیرا پس از زوال و شکست نهضت اسماعیلی، آنچه در دسترس مردم قرار داشت، فقط از آثار دشمنان اسماعیلیان بود... تاریخ این فرقه را باید به استناد مطالب پراکنده‌ای که بر حسب تصادف به چشم می‌خورد و یا به استناد مدارک یک جانبه، پرداخت و این هر دو مرد مورخ را بر آن می‌دارد که جاهایی را که در نوشتن تاریخ این گروه، خالی می‌ماند، یا با خیال پردازی بی‌حد و حصر و یا با سکوت و بی‌تفاوتی پر سازد. حتی در مواردی که مدارک در دست داریم، عدم احاطه و اطلاع ما بر اوضاع کلی و عمومی آن عهد و شرایطی که اسماعیلیان تحت آن می‌زیستند، استفاده از آن مدارک را کاری با بیم و خطر کرده است. از این رو داستان مطالعات اسماعیلی، خود داستان مهم و پر حادثه‌ای است و هرگونه تحقیق جدیدی را در این زمینه باید با آغوش باز پذیرفت. (هاجسن، ۱۳۶۹، ۳۰ - ۲۹) سخن جالب حاجسن، محقق اسماعیلیان، را به این دلیل آوردیم تا سرپوشی باشد بر نارسایی‌ها و عدم یک نواختی در نوشتن این مقاله.
2. جان هالیستر، *تشیع در هند*، ترجمه آذر میدخت مشایخ فریدونی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳) ص ۳۶۷.
3. همان، ص ۳۶۰ - ۳۶۲.
4. رشید الدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، تصحیح، محمد دبیر سیاقی (تهران: نشر دانش، ۱۳۶۶) ص ۱۲۳.
5. فرهاد دفتری، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: فروزان، ۱۳۷۵) ص ۱۹۱.
6. همان، ص ۴۲۲.
7. عبدالله مستوفی، *تاریخ گزیده* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۲) ص ۵۲۱.

8. عظاملك جوينى، *تاريخ جهانگشا* (تهران: مجلس، ۱۳۵۵) ج ۳، ص ۲۱۵.
9. همدانى، *پيشين*، ص ۱۷۰.
10. همدانى، *پيشين*، ص ۱۴۶ و ۱۵۹ و ۱۷۳.
11. همان، ص ۱۵۴ - ۱۵۷.
12. رن فرای، *تاريخ ايران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه (تهران: اميرکبير، ۱۳۷۹) ج ۵، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.
13. مستوفى، *پيشين*، ص ۵۲۳.
14. همدانى، *پيشين*، ص ۱۶۲ و ۱۶۸ و ۱۷۰ - ۱۷۱.
15. مجتبى مينوى، *تاريخ و فرهنگ* (تهران: خوارزمى، ۱۳۵۶) ص ۱۸۲.
16. همدانى، *پيشين*، ص ۳۰۲.
17. همان، ص ۳۰۴.
18. برنارد لوئيس، *فدايان اسماعيلی*، ترجمه فریدون بدره‌اى (تهران: موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ۱۳۶۳) ص ۳۰۶ - ۳۱۰.
19. مستوفى، *پيشين*، ص ۵۲۳.
20. مارشال هاجسن، *فرقه اسماعيليه*، ترجمه فریدون بدره‌اى (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ۱۳۶۹) ص ۳۱۰ - ۳۱۱.
21. لوئيس، *پيشين*.
22. هاجسن، *پيشين*، ص ۳۰۱.
23. مستوفى، *پيشين*.
24. همدانى، *پيشين*، ص ۱۷۰.
25. Enno Franzius, *History of the ORDER of assassins*, (New york, 1969) p. 69.
26. مستوفى، *پيشين*، ص ۳۸۲.

27. هاجسن، پیشین، ص ۳۰۸.
28. همدانی، پیشین، ص ۱۷۳.
29. همان، ص ۱۸۱.
30. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: «آخر الزمان» *دایرة المعارف بزرگ اسلام*، زیر نظر: محمد کاظم موسوی بجنوردی.
31. عبدالرحمن بن جوزی، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶) ص ۹۰.
32. عزالدین علی ابن اثیر، *الکامل (تاریخ بزرگ اسلام)*، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۸) ذیل وقایع سال‌های ۵۷۱ و ۵۹۶ هـ.
33. *تاریخ سیستان*، تصحیح: محمد تقی بهار (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳) ذیل وقایع سال ۵۷۴ هـ.
34. عبدالجلیل بن ابی الحسین قزوینی، *النقض* (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۲) ص ۱۹۴.
35. *تاریخ سیستان*، پیشین، ذیل وقایع سال‌های ۵۹۰ تا ۵۹۶ هـ.
36. ابن جوزی، پیشین، ص ۴۹.
37. هاجسن، پیشین، ص ۱۸۲.
38. همدانی، پیشین، ص ۱۷۳.
39. عطاملک جوینی، *تاریخ جهانگشا* (تهران: مجلس، ۱۳۳۴) ج ۲، ص ۲۴۳.
40. عبدالرسول خیراندیش، *تاسیس سلسله ایلیخانی*، پایان‌نامه دکتری (تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴) ص ۵۲۳.
41. هاجسن، پیشین، ص ۱۸۲.
42. همدانی، پیشین، ص ۱۷۴؛ ظهیرالدین مرعشی، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* (تهران: نشر گستره، ۱۳۶۳) ص ۸۵.
43. همدانی، پیشین، ص ۱۷۶ و ۱۸۲.

44. شهاب الدین نسوی، *سیرت جلال الدین منکبرنی* (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) ص ۱۸۶.
45. همان، ص ۱۸۵.
46. مستوفی، پیشین، ص ۵۲۱.
47. همدانی، پیشین، ص ۱۷۸.
48. همدانی، پیشین، ص ۱۷۵.
49. همان، ص ۱۷۶.
50. هالیستر، پیشین.
51. همدانی، پیشین.
52. همان، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.
53. مستوفی، پیشین، ۱۳۳۲، ص ۵۲۰.
54. همدانی، پیشین، ص ۱۹۰.
55. Piter Willy, p. 173-277.
56. هاجسن، پیشین، ص ۳۳۶.
57. ن. پیگولوسکایا، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز (تهران: پیام، ۱۳۵۴) ص ۲۷۸.
58. جوینی، پیشین، ۱۳۵۵، ص ۲۷۰.
59. علی اصغر حلبی، *تاریخ تمدن اسلام* (تهران: اساطیر؛ ۱۳۷۲) ص ۱۸۶.
60. همان، ص ۵۸۷.
61. همان، ص ۱۷۶ و ۱۸۸.
62. ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات ایران* (تهران: فروزان، ۱۳۶۷) ص ۱۴.
63. خیراندیش، پیشین، ص ۵۲۷.
64. نسوی، پیشین، ص ۱۶۳ - ۱۶۶.

65. همان.
66. همان.
67. نسوی، پیشین، ص ۱۱۷ - ۱۱۹.
68. هاجسن، پیشین، ص ۱۸۶.
69. جوینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۳.
70. همان، ص ۱۸۳.
71. همدانی، پیشین، ص ۱۷۶ و ۱۸۲.
72. جوینی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۳.
73. همان، ج ۲، ص ۱۲۹.
74. همان، ص ۱۲۵ - ۱۳۰.
75. جوینی، ج ۳، ص ۲۶۴.
76. خیراندیش، پیشین، ص ۵۴۲.
77. Piter willyp. 173-177.
78. شیرین بیانی، دین و دولت در عهد مغول (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷) ص ۲۰۱.
79. همان.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل* (تاریخ بزرگ اسلام)، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۸، تهران، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۴۸.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- الغزالی، محمد، *المتقند من الضلال*، بیروت، المكتبه العصریه، ۲۰۰۴ م.
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در عهد مغول*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
- پیگولوسکایا، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
- *تاریخ سیستان*، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشا*، ج ۲، تهران، مجلس، ۱۳۳۴.
- رن فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- حلبی، علی اصغر، *تاریخ تمدن اسلام*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲.
- خیراندیش، عبدالرسول، *تأسیس سلسله ایلیخانی*، پایان نامه دکتری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، فروزان، ۱۳۶۷.
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

- قزوینی، عبدالله الجلیل بن ابی الحسین، *النقص*، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۲.

- لوئیس، برنارد، *فداییان اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، موسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

- مرعشی، ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳.

- مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، بمبئی، ناشر، میرزا محمد شیرازی، ۱۳۱۱.

- مستوفی، عبدالله، *تاریخ گزیده*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۲.

- نسوی، شهاب‌الدین، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

- هاجسن، مارشال، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، سازمان انتشارات و

آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

- هالیستر، *تشیع در هند*، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدونی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی،

۱۳۷۳.

- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، تصحیح، محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر، ۱۳۵۶

و ۱۳۶۶.

- مینوی، مجتبی، *تاریخ و فرهنگ*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.

- رجائی، عبدالله، *اندیشه‌های حسن صباح در باب امامت و حجت*، فصلنامه تاریخ اسلام، سال

چهارم (۱۳۸۲).

- روحی میرآبادی، علی رضا، «دور قیامت در نظر اسماعیلیان نزاری»، فصلنامه تاریخ اسلام،

سال سوم (پاییز ۱۳۸۱).

- مجتبابی، فتح‌الله و دیگران «آخرالزمان»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلام*، زیر نظر: محمد کاظم

موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران، ناشر دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹.

_ Franzius, Enno. History of the ORDER of Assassins. New York, 1969.

_ www. Ghazali. Org / biblio / Authenticity of Ghazali works – AR. Htm.

PETER WILLEY. The castles of the Assassins London: Harap 1963.